

## جنگ امپریالیستی در لیبی

محمد قراکوزلو

[Mohammad.qhq@gmail.com](mailto:Mohammad.qhq@gmail.com)

یکم

همه ی کسانی که سبب شناخت شکل بندی جنگ جهانی دوم را در جنون جاه طلبانه ی هیتلر و شخصیت امپراتور مابانه ی رهبران رایش سوم دانسته اند .....

همه ی کسانی که به تئوری پردازی های جان مینارد کینز ( نظریه ی عمومی اشتغال ؛ بهره و پول ) در تحلیل حل بحران بزرگ 1929 استناد جسته اند.....

همه ی کسانی که از نبوغ روزولت در کنار افکار کینز - دکستر وایت و " طرح نو" برای عبور از افسرده گی اقتصادی دهه ی 30 سخن گفته اند..... همه ی کسانی که از دخالت مفید دولت در بازار و نقش موثر برتون وودز در جریان مهار رکود پیش گفته یاد کرده اند.....

باری همه ی این تحلیل ها در کنار تفسیرها و استدلال های مختلف فقط به یک ضلع از حجم چند گانه و پیچیده ی حقیقتی اشاره می کند که در واقع بینانه ترین تبیین اقتصادی سیاسی پاسخ های خود را در راه حل های کاپیتالیستی بحران سرمایه داری پیدا می کند و پس پشت کنترل بحران عمیق 1929 ؛ جنگ امپریالیستی را می بینند.

مستقل ار دو مولفه ی " تقسیم جهان " و " صدور سرمایه "- به عنوان دو رکن اصلی از ارکان پنج گانه ی تئوری امپریالیستی لنین که در جای خود می باید مورد توجه قرار گیرد - می خواهم برای پیش کشیدن ماهیت جنگ لیبی به این نکته اشاره کنم که در دورانی که ساختارهای سرمایه ی مالی و انحصاری در کنار رو بناهای سیاسی و فرهنگی سرمایه داری از هم گسست و صور مختلف سلطه ی کولونیالیستی و انحصارات پرتوان اروپایی در هم شکست ؛ تبعاً شرایط جدید و مناسبی برای شکل بندی مرحله ی تازه ی تکامل اقتصادی سرمایه داری نضج بست. ازین دوران به " عصر جدید" یاد شده است و ما هجو آن را در کنار تعرض به مک کارتیسم در فیلم چاپلین دیده ایم. کم و بیش نزدیک به سه دهه ، مبلغان مزایای این برهه ی تاریخی، از چپ بورژوازی تا جریانات برنامه + بازار و سرمایه داری دولتی ؛ از شکوفایی پایان ناپذیر خدمات دولت رفاه موعظه سر دادند. آنان سوسیالیسم مارکس را به سود انواع گرایشات پیرامونی به میدان آمده - از جمله عقلانیت سرمایه داری ماکس وبر و راه سوم گیدنز و انبوه خلق نگر ؛ هارت و...- به عقب راندند. تلاشی کمونیسم بورژوازی روسی و فروپاشی دیوار برلین در کنار پیروزی انواع گرایشات ارتجاعی در شرق اروپا- از همبسته گی لخ والسا تا جنبش واسلاو هاول- به این توهم دامن زد که تاریخ با مهر لیبرال دموکراسی به پایان رسیده است و دوران انقلاب تمام شده و زمان اصلاحات ضد خشونت مثلاً حقوق بشری رنگ به رنگ (انقلاب های رنگی غرب ساخته) فرا رسیده است. جناح " چپ " این جریان ضمن بایگانی تضاد اصلی جامعه ی سرمایه داری ( کار- سرمایه ) با استناد به رشد اقتصادی سال های 75-1945 (پس از جنگ دوم جهانی ) ریش پایان بحران بزرگ را به سیل سیاست های اقتصادی کینز و طرح نو پیوند زدند. آنان دروغ می گفتند. در به ترین حالت آنان همه ی واقعیت را نمی گفتند. آنان نمی خواستند ببینند که خروج موقت سرمایه داری از بحران بزرگ به طور مشخص به پی آمدهای جنگ دوم جهانی گره خورده بود. لطفا با دقت توجه کنید:

یک. روزولت و طرح نو در نوامبر 1932 به قدرت رسیدند.

دو. نازی ها در سال 1933 بر آلمان مسلط شدند.

سه. برنامه ی کینز در سال 1935 منتشر شد.

چهار. از سال 1933 تا 1939 دولت آمریکا و سایر دولت های متروپل اجرای این برنامه ها را در دستور کار خود گذاشتند: اعطای کمک های نقدی به سرمایه داران مقاطعه کار ؛ ایجاد شرکت های تعاونی ؛ برقراری محدودیت های گمرکی با هدف حمایت از صنایع داخلی ؛ سرمایه گذاری در کشورهای فرعی....

با این حال دامنه های بحران بزرگ هنوز مهار نشده بود. بی کاری و فقر به مساله ی عمومی تبدیل شده بود.

پنج. جنگ جهانی دوم در سپتامبر 1939 کلید خورد و تا سال 1945 ادامه یافت. در این مدت میلیون ها انسان بی کار به جبهه ها گسیل شدند. بخش های گسترده یی از اروپا و آسیا منهدم شد و در نتیجه اماکن تازه یی برای عمل کرد جدید سرمایه ( صدور سرمایه ) مهیا گردید. دستگاه تولید دوباره

فعال شد. این بار با ظرفیت های کامل. برای تامین نیازهای جبهه.

شش. جنگ؛ از یک سو تضادهای رو به انفجار طبقاتی ناشی از بحران را مهار کرد و از سوی دیگر ثروت و قدرت را در میان دولت های پیروز تقسیم کرد. در واقع این برکت جنگ بود!! اما همین جنگ برای فرودستان شکل منحوس دیگری داشت. کارخانه ها و مزارع و پل ها و جاده ها درب و داغون شد. ده ها میلیون انسان کشته و معلول شدند و انسان های بی شمای لاجرم از محل زنده گی خود بیرون رفتند و سقف خانواده های فراوانی فرو ریخت. سقوط ارزش های اخلاقی و فرهنگی ناگزیر مهاجران را برای تامین معاش وارد ساز و کارهای جدیدی کرد. تمام این انسان ها مجبور بودند زنده گی و زیست ویران خود ( به تعبیر الیوت: سرزمین بی پرده و بهار ) را از نو شروع کنند. سرمایه داری آمریکا با استفاده از اوضاع جدید در مناطق جنگی ؛ امکانات نامحدودی را برای عبور موفقیت آمیز از یک دوره ی جدید انباشت سرمایه در اختیار گرفت و توفیق آن را به حساب طرح نو گذاشت.

## دوم.

پس از یازدهم سپتامبر 2001 ایالات متحد در استمرار سیاست یک جانبه گرایانه ی نئوکان ها ؛ افغانستان و عراق را اشغال کرد. جنگ های نیابتی ( وکالتی ) علیه طالبان و صدام حسین هنوز نیز ادامه دارد و برای مردم فرودست این دو کشور فقر و فلاکت فزون تر آورده است. جنگ هایی که قرار بود به حاکمیت دموکراسی در افغانستان و عراق منجر شود ؛ عملا ارتجاعی ترین دولت های منطقه را به قدرت رسانده است. دولت حامد کرزای به چنان فساد اقتصادی آلوده است که ظرف دو سه سال گذشته صدای اعتراض متحدان غربی خود را نیز در آورده است. وزیران این دولت نه فقط در ترانزیت مواد مخدر مشارکت دارند؛ بل که کومک های مالی جهانی را به جیب زده اند ، با طالبان و سازمان امنیت ارتش پاکستان وارد داد و ستد های مالی سیاسی و امنیتی شده اند و در مجموع افغانستان جنگ زده را به مرداب تیره ترین دوران تاریخ سیاه خود فرو برده اند.

دولت عراق نمونه ی یک دولت ضد دموکراتیک، دست نشانده و فاسد دیگر است که در جریان ائتلاف ناسیونالیسم ارتجاعی کرد ( اتحادیه ی میهنی و حزب دموکرات )؛ اسلام سیاسی وابسته به ایران ( جناح مالکی ) و طیف های ضد انقلاب " سکولار" غربی ( باند ایاد علاوی) شکل بسته است. این دولت بر آیند یک جنگ وکالتی امپریالیستی ست که در توافق با قدرت های منطقه یی زمام امور را قبضه کرده است. این دولت در راستای اجرای سیاست های اقتصادی غرب ؛ پای ولع سیری ناپذیر شرکت های نفتی مانند اکزون موبایل ، شل ، توتال و پترولیوم را به سفره ی چرب و چیلی نفت مرغوب عراق گشوده است.

( در این باره بنگرید به مقاله یی مبسوط از این قلم تحت عنوان ؛ قراگوزلو . محمد < 1387 > عراق در گرداب کولونالیسم و تروریسم . دو ماه نامه ی اطلاعات سیاسی اقتصادی. ش: 252-251)

اعتراض مردم عراق- به ویژه در مناطق کردنشین- در مجموع موید خشم زحمت کشانی ست که از فقر و فلاکت و استبداد و ارتشا و دزدی مدیران سیاسی به جان آمده اند. شهرسلیمانیه با چند خیابان شیک و پیک و کازینو های خوش تراش برای حال کردن توریست ها و پول داران، طی ماه گذشته ( مارس 2001 ) شاهد تجمع مردم خشمگینی بوده که نسبت به فقدان آب آشامیدنی ، بهداشت، کار ، نان و سایر حقوق اولیه در سه راه آزادی جمع شده بودند. در جریان تعرض به این مردم گرسنه بود که عمق توحش ناسیونالیسم مرتجع کرد روشن شد و دانسته آمد که دل خوش کردن به " دولت حریم" از ابتدا نیز سرابی بیش نبوده است.

( در افزوده:

جنايات دولت ناسیونالیست کرد به یک مفهوم احزاب و اکراد ناسیونالیست وطنی را نیز در شرم ساری خاموشی فرو برده است نا آن جا که این جماعت با دنائت هر چه تمام تر از ضرورت کنار آمدن مردم با دولت ضد انقلابی حریم دفاع می کنند و برای توجیه این راهکار به غایت ارتجاعی بر " کرد بودن " دولت بارزانی تاکید می ورزند!!)

## سوم

به استناد مواضع و سیاست های گذشته و حال دولت های امپریالیستی درباره ی موج نیمه تمام انقلاب های آفریقای شمالی و خاور میانه ، واقعیت این است که فاجعه ی عراق به صورت دیگری در لیبی به جریان افتاده است. آمریکا و متحدانش که تا همین دو سه ماه پیش امثال بن علی و مبارک و قذافی را زیر سایه ی خود خنک می کردند، به محض شروع شدن جنبش توده یی وسیع علیه دیکتاتوری و مشاهده ی پرچم نان و آزادی ، انقلاب مردم فرو دست را با عنوان نامفهوم "دموکراسی خواهی" کنترل کردند و با مانورهای سیاسی ، تا حدودی بر غلیان خشم مردم و رادیکالیزه شدن روند انقلاب فایق آمدند. آن چه که در رابطه با تفاوت و تمایز حوادث مصر و تونس از یک سو و عراق صدام حسین ( و البته سوریه ی بشار اسد ) و لیبی قذافی و یکی دو کشور دیگر منطقه قابل تامل است، در ساختار ایده ئولوژیک نیروهای سرکوبگر این دولت ها نهفته است. فرماندهان عالی رتبه ی ارتش تونس و مصر مناسبات بسیار نزدیک و دوستانه یی با ایالات متحد و متحدانش داشتند و دارند. درست مانند فرماندهان ارشد ارتش شاه . این ارتش ها با یک دستور قاطع تسلیم می شوند و مانع از کشیده شدن اعتراض های مردمی به صف بندی های جنگی می گردند. فرماندهان ارتش شاه با وجودی که به "پاگون اعلیحضرت" سوگند وفاداری خورده بودند . اما با یک دستور قاطع از سوی آمریکا و نماینده اش ( ژنرال هوپرز ) و در برابر نخستین موج یورش مردم ، دست ها را بالا بردند . اما در عراق و لیبی ( و فردا در سوریه و عربستان ) وضع به گونه ی دیگری بوده و هست. گارد ریاست جمهوری صدام حسین ، بارها و بارها خیزش های توده یی را با قساوت بی مانند قلع و قمع کرد. جنایتی که امروزه قذافی در بمب باران

شهرهای لیبی مرتکب می شود، بیست و دو سال پیش توسط علی شیمیایی و به دستور مستقیم شخص صدام در حلبچه انجام شد و به یک ژنوساید فجیع انجامید. قتل بیش از پنج هزار غیر نظامی بر اثر بمب باران شیمیایی در حلبچه هنوز چندان کهنه نشده است که از پادها برود. ارتش لیبی نیز مانند گارد ریاست جمهوری صدام است. فرماندهان مزدوری که حیات شان مستقیماً به حضور قذافی در راس قدرت وابسته است و مانند جناب سرهنگ از کنار فروش نفت لیبی به ثروت های بادآورده پی دست یافته اند. چنین ارتشی به ساده گی تسلیم نخواهد شد. برای قذافی - بر خلاف شاه و بن علی و مبارک - همه چیز صفر و یک است. مانند صدام. واضح است که در هم شکستن این ارتش به زمان و حضور گسترده تر مردم همه ی شهرهای لیبی و تجهیز همه ی مردم به انواع سلاح های سبک و سنگین نیازمند است. چنین جنگی مملو از صحنه های پیروزی و شکست است. اما چه کسی است که نداند در نهایت پیروزی با مردم است. بر خلاف تبلیغات پوچ قذافی جنگ جاری در لیبی، جنگ میان قبایل و عشایر نبود و نیست. اگرچه اپوزیسیون قذافی هنوز چهره ی روشنی از خود نشان نداده است و ما به درستی از ترکیب و هسته ی سازمان ده نیروهای مبارز ضد قذافی اطلاع چندانی در دست نداریم و به نظر می رسد این اپوزیسیون در یک جبهه ی گسترده ی "همه با هم" تمام نیروهای ضد فاشیسم قذافی را جمع کرده است اما این نکته نیز قابل توجه است که حتا در بدبینانه ترین ارزیابی ها نیز از درون چنین اپوزیسیونی جریانی بالقوه دموکراتیک بیرون خواهد آمد.

وقتی که دیوید کامرون توافق اتحادیه ی اروپا را به ساده گی نقض کرد و اوایل مارس جاری برای سفر به مصر و مذاکره با اپوزیسیون لیبرال از کاترین اشتون پیشی گرفت، همه گان دریافتند که اعضای اتحادیه ی اروپا برای حل مشکلات ناشی از بحران اقتصادی و کسری بودجه ی خود هر یک در جست و جوی کسب بیش ترین منافع از قبل انقلاب های جاری آفریقا و آسیا هستند. دست پیش گرفتن دولت محافظه کار فرانسه برای حمله هوایی به لیبی در همین راستا تعریف می شود. شکی نیست که بحران اقتصادی از هژمونی آمریکا در روابط بین الملل کاسته و قدرت نظامی این کشور را به تحلیل برده است. به نظر رابرت گیتس "آمریکا نقشی در نیروهای ائتلافی خواهد داشت اما نه یک نقش مقدم". همین امر به سایر دولت های امپریالیستی از جمله فرانسه این امکان را می دهد که در ماجرای جنگ علیه لیبی، آمریکا را به دنبال خود بکشند. حال آن که جنگ در عراق به رهبری آمریکا بوش و انگلستان تونی بلر و بدون همراهی فرانسه ی شیراک شروع شد.

## چهارم.

لیبی هفتمین تولید کننده ی نفت اوپک است. جنگ داخلی لیبی قیمت نفت را تا حد بالای صد دلار افزایش داده است. سهم لیبی از تولید نفت اوپک نزدیک به یک میلیون و ششصد هزار بشکه است. این خلا در بازار جهانی انرژی به ساده گی پرشدنی و تحمل پذیر نیست. از سوی دیگر ایران با وجود اجرای سیاست های نئولیبرالی تعدیل اقتصادی هنوز نتوانسته است به نیازهای بازار جهانی انرژی پاسخ مطلوب بدهد. سهمیه ی ایران در اوپک بالغ بر چهار میلیون و پانصد هزار بشکه است. حال آن که میزان استخراج و تولید نفت ایران حداکثر ششصد تا هشتصد هزار بشکه کم تر از این سهمیه است. دلیل این امر را البته باید در فرسوده گی ابزار تولید جست و جو کرد که شرح آن در این مجال نمی گنجد و گفته می شود ایران برای نوسازی وسایل تولید صنعتی خود به مبلغ نجومی هشتصد تا هزار میلیارد دلار نیازمند است. در نتیجه ی افزایش قیمت های داخلی و افت مصرف، دولت ایران می تواند میزان بیش تری از نفت خود را به بازارهای جهانی صادر کند. با این همه چنین نوسانی در بازار جهانی نفت لطمه های جدیدی بر پیکر اقتصاد بحران زده ی غرب وارد می کند. جنگ داخلی لیبی اگر به درازا بکشد سرنوشت نفت این کشور در هاله یی از ابهام فرو خواهد رفت. چندان مهم نیست که از حاشیه ی این جنگ جریانات ارتجاعی مانند القاعده رشد کنند. شکست جنبش توده یی ضد قذافی نیز مهم نیست. عراقیزه شدن لیبی هم فدای سر فرانسه و انگلستان و آمریکا مهم این است که لیبی بتواند مانند سه چهار ماه پیش با نفت خود، به نقش اش در بازار انرژی جهانی و سرمایه ی بین المللی باز گردد. درجه ی "دموکراسی خواهی" ایاد علاوی، نور مالکی، جلال طالبانی، مسعود بارزانی، برهم صالح و ... هیچ فرقی با سلف شان (صدام حسین) ندارد. جانشین آینده ی قذافی، جانشینی که قرار است میراژها و فانتوم ها و تورنادوهای ناتو درجه سرهنگی او را زیر کت و شلواریش پنهان کنند، هر که باشد تنها تفاوت اش با قذافی این است که از دلفک بازی های او بی بهره خواهد ماند. تا اطلاع ثانوی حرمسرایش را با برلوسکونی تقسیم نخواهد کرد، هزینه ی تبلیغاتی انتخابات سارکوزی را نخواهد پرداخت و زنان بادی گارد اش را به مرخصی زایمان خواهد فرستاد.

اشتباه نکنید. قذافی دیوانه یا ماجراجو نیست. او همان قدر مجنون است که هیتلر و موسولینی و فرانکو و البته صدام. در بخش نخست گفتیم که در ماجرای آغاز جنگ جهانی دوم، جنون فرضی هیتلر کم ترین جایی نداشت. اصلاً جنونی در کار نبود!

## بعد از تحریر

حمله ی نظامی عربستان به بحرین و سکوت تشویق آمیز سرمایه داری غرب از این تجاوز عریان نشان می دهد که تمام هورا کشیدن های امپریالیسم برای "دموکراسی" فریبی بیش نیست که فقط ابلهان را به مسلخ تحمیق می فرستد.

از قرار بحران کاپیتالیستی در آفریقا و آسیا می باید با روش های امپریالیستی حل شود. اگر چپ این شرایط را نشناسد، به آن پاسخ ندهد و در مقابلش صف نبندد باز هم از جنبش های توده یی عقب خواهد ماند.